

تأثیر نظم ژئوپلیتیکی اسلام بر سیاست خارجی ایران

زهرا پیشگاهی فرد، دانشیار دانشکده جغرافیای - دانشگاه تهران

بهادر زارعی*، دکترای جغرافیای سیاسی از دانشگاه تهران

دریافت مقاله: ۸۴/۹/۲۸ تأیید نهایی: ۸۵/۱۱/۲۵

چکیده

نظم ژئوپلیتیکی جهان اسلام که مبتنی بر وحدت و یگانگی امت اسلامی است، به‌طور اصولی متفاوت با نظم جغرافیایی موجود است و بر اساس نظم سنتی وستفالیایی بنا شده است. به نظر می‌رسد ناسازگاری اصولی نظم عقیدتی اسلام با نظم وستفالیایی در ابعاد زیر قابل بررسی است:

- اسلام به مرزهای عقیدتی و نادیده انگاشتن اصل انشعاب ملی و نفی دولت ملی تأکید می‌ورزد؛
- اختلاف در منشأ قوانین سامان بخش و تنظیم کننده مناسبات بین اقوام و گروه‌بندی‌های انسانی است؛
- نظم جهانی اسلام به دنبال کنار گذاشتن تفرقه‌ها و گوناگونی‌های جغرافیایی، قومی، فرهنگی، نژادی و مانند به منظور دست یافتن به نوعی وحدت و در پناه آن ایجاد یک قدرت سوم در چارچوب موازنه قواست؛
- جهان‌گرایی با رویکرد دنیای سوم که گستره آن سرزمین و مردمان آسیا و آفریقا است؛
- اهداف مذکور جهت‌گیری سیاست خارجی ویژه‌ای را طلب می‌کند و جمهوری اسلامی ایران در شرایط کنونی به رغم چالش‌های اساسی با نظم جهانی حاکم دستگاه دیپلماسی آن به دنبال تحقق و عملی ساختن مؤلفه‌های مذکور در عرصه بین‌المللی است.

کلید واژه‌ها: نظم وستفالیایی؛ نظم ژئوپلیتیکی اسلام؛ توجه به جهان سوم؛ مرزهای عقیدتی؛ روابط خارجی.

مقدمه

افق‌ها و اندیشمندان اسلامی بر اساس آموزه‌های دین اسلام تصویری ژئوپلیتیکی از نظم جهانی ارائه می‌دهند که تفاوتی آشکار با نظم جغرافیایی موجود دارد و برخاسته از عهدنامه وستفالیایی است. نخستین ویژگی چنین نظمی، نادیده انگاشتن دولت‌های ملی و قلمروی جغرافیایی کشورها است. در عوض اسلام مرزهای عقیدتی و یک نظم امتی در قلمرو دارالاسلام را به رسمیت می‌شناسد که بر مبنای عقاید و اصول مشترک اسلام بین مسلمانان انسجام و وحدت پیدا می‌کند. چنین نگرشی به ایجاد یک بلوک قدرت (قدرت سوم) در چارچوب موازنه قوا و معادلات بین‌المللی کنونی تأکید می‌ورزد. از نظر این اندیشوران، تشتت و پراکندگی در جهان اسلام نتیجه مستقیم اعمال نفوذ قدرت‌های امپریالیستی و تقسیم آن به دولت‌های ملی و پراکنده است. بنابراین رهیافت توجه به جهان سوم در اندیشه تصمیم‌سازان کلان جمهوری اسلامی ایران و تلاش در جهت انسجام و وحدت این بلوک متنوع و پراکنده، ناشی از بینش دینی تصمیم‌سازان آن و تجربه تاریخی عملکرد قدرت‌های امپریالیستی در جهان اسلام است. هدف از این تحقیق بررسی و مقایسه دو اندیشه ژئوپلیتیکی متفاوت به نام اندیشه سیاسی اسلام است، این اندیشه مدعی نظم امت محور و اندیشه ملی‌گرایی (ناسیونالیسم) می‌باشد که دولت ملی از آن زاده شده است و موسوم به نظم

و ستفالیایی است، و همچنین به طور اساسی چگونه نظم مورد نظر روابط خارجی خاصی را باعث می‌شود که امروزه جمهوری اسلامی ایران مبدع و مجری آن است. لازم به ذکر است که اندیشه‌ها (اعم از اسلامی و غیراسلامی در ژئوپلیتیک نقش کلیدی دارند؛ زیرا همین عقاید هستند که اهداف را توضیح می‌دهند. بنابراین بررسی این دو اندیشه متفاوت که به قول لاکوست نوعی بازنمایی نیز محسوب می‌شود (لاکوست، ۷۸، ۳۴) می‌تواند ما را به نتایج مطلوبی در رابطه با جهت‌گیری‌های کلان جمهوری اسلامی ایران، برخاسته از اندیشه سیاسی اسلام رهنمون سازد.

اعتقاد بر آن است که تحلیل‌های جغرافیای سیاسی از ماهیت و ویژگی‌های یک دولت مانند دولت از نگاه اسلام و بررسی‌های ژئوپلیتیکی پیرامون آن، نقش مهمی در شناخت رفتار سیاسی و جهت‌گیری‌های کلان دارد. کوشش تحقیق حاضر بر این بوده است تا ضمن شناخت تضادهای جغرافیایی میان دو رویکرد نظم ژئوپلیتیکی جهان اسلام و مورد علاقه ایران و نظم و ستفالیایی، علل رفتار نسبتاً ثابت سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران ناشی از چنین رهیافتی شناسایی و بررسی کند. همچنین در این راه با مدد جستن از ویژگی‌های ذاتی جغرافیا، یعنی ترکیب موضوعات مختلف علوم انسانی مانند علوم سیاسی، روابط بین‌الملل، حقوق بین‌الملل، جغرافیای سیاسی و ژئوپلیتیک به چارچوبی مشخص پیرامون تضادهای دولت اسلامی با دولت‌های ملی دست یابد.

روش تحقیق

روش اصلی این پژوهش بنا به اهمیت موضوع در شرایط کنونی، تحلیلی-توصیفی بوده و در عین حال بهره‌گیری از قیاس در مقیاس وسیع است. تلاش بر این است تا بر اساس اطلاعات کتابخانه‌ای اعم از منابع اسلامی شامل اندیشه سیاسی اسلام، فقه سیاسی، منابع جغرافیای سیاسی، ژئوپلیتیک و حقوق بین‌الملل استفاده وسیعی صورت گیرد. این پژوهش تلاش کرده است تا فرضیه‌های زیر را مورد ارزیابی کند:

الف- اسلام به مرزهای عقیدتی توجه و به اصل انشعاب ملی و نفی دولت ملی تأکید می‌ورزد؛ گوناگونی‌های جغرافیایی در جوامع انسانی (قومی، فرهنگی، نژادی) را طرد می‌کند و به دنبال ایجاد یک جامعه واحد و ساخت یک قدرت سوم است.
ب- مجموعه مؤلفه‌های مذکور سیاست خارجی ویژه‌ای را طلب می‌کند که در مرکز آن توجه به مسلمانان، مستضعفان و کشورهای جهان سوم قرار داد.

به نظر می‌رسد نظم مورد نظر جهان اسلام در واقع مبین تصویری ژئوپلیتیکی از یگانگی امت اسلامی و فراتر از آن همبستگی نوع بشر در سایه مبانی و پیوندهای عقیدتی مشترک است. این اصل به‌طور اصولی در تضاد و تقابل با بنیان‌های نظم جغرافیای بین‌المللی حاکم می‌باشد (Brown, 2000, 6). شاخص عمده دوره و ستفالیایی، پیدایش، رشد و تکوین دولت‌های ملی است که بنا به ویژگی این دوره، یعنی نبود یک قدرت فائقه که بتواند نظم مقتدرانه‌ای را از بالا بر اعضای جامعه بین‌المللی تحمیل کند، به سلسله مراتبی ژئوپلیتیکی منتهی شد که در آن قدرت‌های بزرگ در بالای هرم و قدرت‌های کوچکتر به میزان قدرت خود، در قسمت‌های میانی و پایین آن قرار گرفته‌اند. به این ترتیب نظم و ستفالیایی، نظمی اروپایی بود که به آرامی به سراسر جهان تسری یافت (نقیب زاده، ۱۳۸۳، ۱۸).

تناقض و ناسازگاری نظم جهانی اسلام با نظم و ستفالیایی مبتنی بر محوریت نظام دولت‌های اروپایی از طریق مؤلفه‌های

ذیل قابل بررسی است:

- مرزبندی های عقیدتی به جای مرزبندی ملی

نخست آن که اسلام بر مرزبندی های عقیدتی، نادیده انگاشتن اصل انشعاب ملی و نفی دولت ملی به عنوان مهمترین شکل سازماندهی سیاسی فضا تأکید می‌ورزد. این موضع گیری در حالی است که اساس و بنیان جامعه بین‌المللی کنونی بر اصالت جغرافیای سیاسی خود و مرزبندی های بین‌المللی استوار شده است. اصالت مرزهای ایمان و عقیده به جای ملیت و سرزمین (نگرش امت محوری)، در ترسیم خطوط جدا کننده بخش های مختلف جامعه بشری، تمام تقسیمات جغرافیایی مقبول حقوق بین‌الملل را تحت الشعاع قرار می‌دهد (ابراهیمی، ۱۳۰۳، ۷۹). این نظام، جهان را به قلمرو اعتقادی دارالاسلام و دارالکفر مبتنی بر یک نظم امتی و کانون اصلی تقسیم می‌کند. چنین تلقی ویژه‌ای، وفاداری های سیاسی را از دولت ملی یا مجمع شهروندان به امت یا جامعه معتقدان منتقل می‌کند. کلیم صدیقی معتقد است: «بین مفهوم کشور در اسلام و مفهوم جدید کشور در معنای ملت گرایی تفاوت اساسی وجود دارد. این دو بر یک پدیده واحد اشاره نداشته‌اند و با یکدیگر وجه اشتراکی ندارند. در حالی که اسلام کشور را به عنوان وسیله‌ای برای نیل به مقصود الهی به وجود می‌آورد، یعنی کنار گذاشتن خدا و جایگزین کردن منافع ملی که با نیروی استنباط شده مشخص و معین شده است» (صدیقی، ۱۳۷۵، ۳۲۱). دکتر کدیور در اثر وزین خود تحت عنوان نظریه های دولت در فقه شیعه، ضمن بررسی نظریه های نه گانه دولت در فقه شیعه اصول مشترکی در آن یافته است، مانند حاکمیت بر جهان و انسان بالاصاله از آن خداست و هر حکومتی که بدون افاضه، اذن یا امضای او تشکیل شود، نامشروع است (کدیور، ۱۳۸۰، ۵۵). لازم به ذکر است که نظریه پردازان و تصمیم سازان اسلامی انقلاب ایران نیز به دولت های ملی و قلمرو مجزای آنان اعتباری قائل نبودند و حتی آن‌ها را به صورت موانع جدی در مسیر زندگی مسلمانان می‌پنداشتند. آیت‌الله بهشتی ملی گرایی را چنین نقد می‌کند: «آیا انسان متعالی و به اوج رسیده و پروبال گشوده برای پرواز به سوی ابدیت هستی، می‌تواند خود را در چارچوب ملیت، به هر معنی که باشد (هم‌خونی، هم‌زبانی، هم‌نژادی) زندانی کند و وحدت حاکمی را به نام وحدت ملی بپذیرد (بهشتی، ۵۸۱۳، ۲۴).

در همین ارتباط آیت‌الله طباطبایی در تفسیر سوره آل عمران، آیه ۲۰۰ پس از بحث مفصلی در باره روابط اجتماعی در اسلام اظهار می‌کند: اسلام تأثیر انشعابات ملی را در ایجاد جامعه به کلی لغو کرده است. تمامی تاریخ گذشته شاهد آثار زیان بار این نوع تفرقه و تشتت بوده و استثمار و استعمار به دنبال داشته است. به این دلیل است که اسلام این نوع اختلافات فرعی و مصنوعی و تمایزات زیان بخش را لغو کرده و جامعه‌ای را بنیان نهاده که مرزهای آن را عقیده تعیین می‌کند، نه نژاد و وطن و امثال آن (طباطبایی، المیزان، آل عمران، آیه ۲۰۰).

آیت‌الله محمد باقر صدر در تألیفات متعدد خود تلاش کرده است تا خصلت جهان شمولی اسلام را از محلی گرایی و محصور ساختن در قلمرویی خاص از طریق استدلال های دینی و فلسفی خارج و اثبات کند. ایشان بر این باور است که آرمان و ارزش های والا و برتر، جامعه بشری را به وحدت رسانده و همگرایی ایجاد می‌کند و همه امتیازها و مرزها را با توجه به همگانی بودن و عمومیت داشتن از میان بر می‌دارد. به همین دلیل همه مرزها را فرا گرفته و اختلافات را در خود هضم می‌کند و بشریت را در وحدت و همگرایی متوازن، همسان برابر قرار می‌دهد که هیچ تبعیضی در آن نه از ناحیه نژاد و خون و نه جنسیت و نه موقعیت و از ناحیه مرزهای جغرافیایی، لایه‌ها و طبقه‌های مختلف جامعه دیده نمی‌شود (صدر، ۱۳۵۳، ۸۱). به نظر می‌رسد در میان اندیشمندان اسلامی آیت‌الله صدر موضع شفاف تری نسبت جایگاه سرزمین در نظام سیاسی اسلام ارائه کرده است وی معتقد است: استحقاق و شایستگی دولت اسلامی برای در اختیار داشتن زمین دو گونه است. گونه نخست شایستگی سیاسی است که به اعتبار اداره عالی و گسترده سیاسی اسلام، دولت اسلامی استحقاق کره خاکی را دارد. گستره این شایستگی محدود به هیچ منطقه‌ای نیست زیرا کیان سیاسی دولت اسلامی، بر پایه و مبدأ و خاستگاه فکری گسترده‌ای است که زمین و مناطق تفاوتی برای

آن ندارد از این رو دولت اسلامی شرعاً حق دارد صاحب و دارنده زمین شود و تمامی سرزمین‌های دنیا را تحت اداره سیاسی خود در آورد (همان، ۲۲).

مشکل اساسی و غیر عملی این رویکرد در جهان کنونی، تضاد آشکار آن با عرف و حقوق بین‌الملل که مبنای اصلی رفتار و روابط بین‌الدولی است، همان‌طور که اصول ۴ و ۷ منشور ملل متحد (از فصل اول) کلیه اعضا را در روابط خارجی خود از هرگونه دخالت که نقض حاکمیت ملی دولت‌ها قلمداد می‌شود و با مقاصد ملل متحد مبادینت داشته باشد، و منع می‌کند و اعضا را ملزم می‌کند که چنین موضوعاتی را تابع مقررات این منشور قرار دهند (مورگنتا، ضمیمه کتاب، ۱۳۷۹، ۸۹۴).

از بعد داخلی نیز قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران در اصول متعدد خود (سوم بند ۱۱، نهم، هفتاد و هشتم و صدم) مداخله نکردن در امور دولت‌های دیگر، پذیرش قلمرو ملی و مرزهای جغرافیایی، استقلال و وحدت و تمامیت ارضی کشور را تفکیک ناپذیر و حفظ آن را از وظایف اصلی دولت و آحاد ملت می‌داند. در قانون اساسی ضمن تأکید بر حاکمیت مطلق خداوند بر جهان و انسان، به حاکمیت انسان بر سرنوشت اجتماعی خویش به‌عنوان جلوه‌ای از حاکمیت الهی و در طول آن تصریح شده است. در اصل ۵۶ قانون اساسی در خصوص منشأ حاکمیت آمده است: حاکمیت مطلق بر جهان و انسان از آن خدا است و هم او انسان را بر سرنوشت اجتماعی خویش حاکم ساخته است. به این ترتیب، هرچند که حاکمیت از آن خدا دانسته شده است، اما تأکید بر خدادادی بودن حق انسانی در حاکمیت بر سرنوشت اجتماعی خویش، مبین حاکمیت مردم و دموکراسی مستقیم است. همچنان که ذیل اصل مذکور اعلام می‌دارد: ملت این حق خداداد را از طریق که در اصول بعد می‌آید، اعمال می‌کند. در اصل مذکور حاکمیت ملی به این ترتیب تضمین شده است که: هیچ کس نمی‌تواند این حق الهی را از انسان سلب کند یا در خدمت منافع فرد یا گروه خاص قرار دهد. (هاشمی، ۱۳۸۳، ۲۰۹). اگر چه در قانون اساسی مانند نظریه دولت مشروطه، اراده مردم منبع مطلق و یگانه حاکمیت به‌طور مستقیم قلمداد نشده است. اما به نظر می‌رسد حاکمیت مردم به مثابه امری منبعث از حاکمیت خداوند و مشروط بر آن مورد پذیرش قرار گرفته است (Milani, 1998, 133). این تحلیل که تا حدودی منطقی نیز به نظر می‌رسد، به ما کمک می‌کند تا اهداف کلان ملی را مانند منافع ملی در درون قلمرو ملی خویش تعریف و بر مبنای نیازهای درون سرزمینی تعقیب نماییم. اما در عرصه عمل، بند شانزدهم از اصل سوم و اصل یازدهم مبنای رفتار سیاسی، روابط خارجی و جهت‌گیری‌های کلان دستگاه دیپلماسی جمهوری اسلامی ایران در عصر دولت‌های ملی است که اشعار می‌دارد: «تنظیم سیاست خارجی کشور بر اساس معیارهای اسلام، تعهد برادرانه نسبت به همه مسلمانان و حمایت بی‌دریغ از مستضعفان جهان» است، همچنین «همه مسلمانان یک امتند و دولت جمهوری اسلامی ایران موظف است سیاست عملی خود را بر پایه ائتلاف و اتحاد ملل اسلامی قرار دهد و کوشش پی‌گیر به عمل آورد تا وحدت سیاسی، اقتصادی و فرهنگی جهان اسلام را تحقق بخشد» (قانون اساسی، ۱۳۶۸، ۴۰). تداوم چنین نگرشی در چشم انداز برنامه بیست ساله و بر نامه چهارم توسعه نیز که در پی خواهد آمد، مؤید چنین نظری است. آخرین سیاست‌های اعلانی و اجرایی جمهوری اسلامی ایران ابلاغی از سوی مقام رهبری به هیأت دولت است که اصول ذیل از اهمیت و برجستگی ویژه‌ای برخوردار است:

الف - تلاش برای همگرایی بیشتر میان کشورهای اسلامی؛

ب - حمایت از مسلمانان و ملت‌های مظلوم و مستضعف به ویژه ملت فلسطین؛

ج - تقویت روابط سازنده با کشورهای غیر متخاصم؛

د - مقابله با افزون خواهی و اقدام متجاوزانه در روابط خارجی؛

ه - مقابله با تک قطبی شدن جهان (آیت ا... خامنه ای، ۱۳۸۳).

در همین راستا، جریان فکری - سیاسی آبادگران (که در شرایط کنونی دولت و دستگاه دیپلماسی ایران را مدیریت می کنند) اصول سیاست خارجی خویش را به این شرح اعلام داشته است:

۱- تأکید بر نفی سلطه و یک جانبه گرایی؛

۲- تلاش برای ایجاد و تقویت همگایی در جهان اسلام و ارتقاء منزلت و کارآمد کردن سازمان کنفرانس اسلامی؛

۳- مقاومت در برابر اصلاحات آمریکایی در سازمان ملل و اصلاحات در این نهاد بین المللی بر اساس ملاحظات، به ویژه کشورهای در حال توسعه و اسلامی؛

۴- مدیریت متعادل بحران در روابط آمریکا و ایران؛

۵- مهار آمریکا به عنوان یک بازیگر شرور، عصبی و هنجار شکن؛

۶- گفتگو، تعامل و روابط با دنیا بر پایه منطقی، عدالت، نفی زور و احترام متقابل.

تعقیب اصول و رویه های مزبور در روابط خارجی ایران از ابتدا (قانون اساسی) تاکنون (برنامه چهارم) از ثبات در رفتار سیاسی و روابط خارجی ما حکایت می کند، هر چند این اصول در عرصه عمل و اجرا دارای اشکالات اساسی و تا حدودی آرمانی تصور شده است. تغییر رفتار دولت ها توسط ایران در نظام بین المللی و عدم پذیرش هنجارها و قواعد بین المللی که اساس رفتار بازیگران است، مستلزم دارا بودن قدرتی جهانی و بی رقیب و تأثیر گذار بر روند تحولات جهانی است تا بتوان اهداف و علایق بین المللی سیاست خارجی خود را عملی ساخت (Ramazani, 1992: 108).

با توجه به شرایط موجود، ایران برای رسیدن به چنین جایگاهی با توجه به توانمندی های آن به زمان بسیار زیادی نیاز دارد. شاید بتوان ایران را از لحاظ نظامی در حال گذار به یک قدرت منطقه ای تصور کرد، اما از نظر قدرت اقتصادی و سیاسی که دو اصل تأثیر گذار بر روند دیپلماسی در شرایط کنونی است ایران از این حیث تا رسیدن به قدرت منطقه ای راه درازی در پیش دارد تا چه رسد به قدرت جهانی (Ayoob, 1995, 69).

- تفاوت در قوانین سامان بخش

دومین نکته، تفاوت اساسی نظم جهان اسلام و نظم وستفالیایی به اختلاف در منشأ قوانین سامان بخش و تنظیم کننده مناسبات بین اقوام و گروه بندی های انسانی باز می شود. به این معنا که اعتقاد به اصل توحید و به تبع آن باور به تعلق حاکمیت انحصاری مطلق بر جهان و انسان به خداوند منتهی می شود تا در کلیه سطوح مناسبات اجتماعی تنها آن دسته از قوانین و نظاماتی معتبر و موثق و لازم الاجرا قلمداد شود که منبعث از اراده و پیام الهی باشد. «در نتیجه تأسیسات نهادی و حقوقی بین المللی به منزله طرق و شیوه های اصلی قانون گذاری بین المللی که اساساً بر حکایت و منافع ملی دولت ها و خرد و اراده بشر بنا پیدا کرده اند نمی توانند در سازماندهی جوامع انسانی و تنظیم مناسبات و روابط بین آنها به شمار آیند. با این نگرش ملیت و حاکمیت ملی واجد اباطیل حقوقی محسوب می شوند» (صدیقی، ۱۳۷۵، ۱۱۸).

چنین دیدگاهی اصول اساسی تشکیل دهنده هسته مرکزی قواعد بازی و انتظام دهنده روابط بین المللی نظیر برابری مطلق دولت ها و عدم مداخله در امور داخلی کشورها که مهمترین دست آورد نظم وستفالی دولت ها و به عنوان اولین دست آورد حقوق بین المللی جدید معرفی می شود. «در این معاهده حق حاکمیت حکومت ها در محدوده سرزمینی شان رسمیت یافت و دخالت در امور سایر کشورها به عنوان تخلف از حقوق بین الملل شناخته شد (Glassner, 1989, 58-59).

اما چنین رویکردی در اندیشه اسلامی بی اعتبار است. با این همه به دلیل ضرورت رهیافت نظم جهانی اسلام حاوی مؤلفه‌هایی است که به آن امکان می‌دهد تا موجودیت - نه لزوماً مشروعیت نظم و ستفالیایی - را به عنوان واقعیتی اجتناب ناپذیر که چارچوب‌های عمل را تحدید می‌کند، به شکل موقت به‌پذیرد و با آن مدارا کند (خلیلیان، ۱۳۷۸، ۶۶).

«اصول ضرورت و مصلحت» و مفهوم ام‌القرآ در زمره عمده‌ترین امکانات درونی نظم جهانی اسلام می‌باشند که گشایش آن را در مقابل الزامات نظم و ستفالیایی مقدور می‌سازد. این دو اصل فقهی، همگام با سیر تطور تاریخی امت اسلامی اجازه پیدا کردند تا واقعیات مورد توجه و دقت بیشتری قرار گرفته و با تأکید بر لزوم ارتباط و همکاری با سایر اقوام و اجتماعات غیر عضو امت اسلام، از طریق انعقاد پاره‌ای از توافقات با آن‌ها، بخش‌هایی از دارالکفر را که تمایل به خصومت و درگیری با دارالاسلام ندارند مورد تحمل و مدارا قرار دهند (شکوری، ۱۳۶۵، ۳۲۰). به این مبنا در حد فاصل دارالاسلام و دارالحرب و البته همچنان به عنوان بخشی از دارالکفر، قلمرو دیگری به نام دارالعهد شناسایی شده است که می‌توان در قبال آن همکاری و مدارا پیشه کرد. بنابراین دستگاه دیپلماسی کشورهای اسلامی می‌تواند با در نظر گرفتن مصالح اسلام و مسلمانان با کشورهای غیر اسلامی که دشمن تلقی نمی‌شوند، پیمان صلح و ترک مخاصمه ببندند و به دنبال آن قراردادهای دیگری در زمینه‌های گوناگون منعقد سازند (بیگدلی، ۱۳۸۳، ۵۹). چنین رویکردی را می‌توان در مواضع و سخنان امام خمینی به عنوان مهمترین معمار و مفسر این ساختار، همچنین در قانون اساسی به مثابه رسمی‌ترین شکل تحقق و تجلی آن ملاحظه کرد. امام خمینی در این باره متذکر شده است اسلام مربوط به طائفه خاصی نیست. اسلام برای همه آمده است، نه برای مسلمین و نه برای ایران، انبیاء مبعوثند بر انسان‌ها و پیغمبر اسلام مبعوث بود بر انسان‌ها؛ ما که نهضت کردیم برای اسلام نمی‌تواند محصور باشد از یک کشور و نمی‌تواند محصور باشد در کشورهای اسلامی. نهضت برای اسلام همان دنباله نهضت انبیاء است (صدیقی، ۷۵۱۳، ۳۲۲).

بر اساس چنین رهیافتی، به نظر می‌آید انقلاب اسلامی ایران به دنبال نقد تئوریک، به چالش کشاندن نظام بین‌الملل کنونی و جایگزین ساختن آن با حکومت جهانی اسلام بوده است. امام خمینی با تأکید بر ضرورت تشکیل هسته مقاومت در سرتاسر جهان به منظور مقابله با شرق و غرب خواهان آن بود تا زمینه‌های پیمودن راه پرفراز و نشیب و دگرگون کردن جهان سرمایه‌داری و کمونیسم فراهم کند. به همین دلیل ایشان به کارگزاران و تصمیم‌سازان سیاست خارجی گوشزد می‌کرد: «مسئولان ما باید بدانند که انقلاب ما محدود به ایران نیست... باید دولت جمهوری اسلامی تمامی سعی و توان خود را در اداره هر چه بهتر مردم بکند ولی این بدان معنا نیست که آن‌ها را از اهداف عظیم انقلاب که ایجاد حکومت جهانی است منصرف کند» (صحیفه نور، جلد پنجم، ۱۲).

این تعبیر منتقدانه معطوف به بازسازی کامل مناسبات جهانی قدرت، با اتکا به دریافت مفهوم هویت اصیل اسلامی و موانع ظهور و تثبیت آن و همچنین با الهام از اشاره‌ها و تجویزات مندرج در مرزبندی عقیدتی جهان به دو بخش دارالاسلام و دارالحرب تقسیم می‌شود. چنین تعبیری به صراحت طرد و نفی غالب مبانی، تأسیسات، نهادها و سازوکارهای برپادارنده و نگه‌دارنده جامعه بین‌الملل کنونی را اعلام می‌کرد (نوروزی، ۱۳۸۲، ۳۵۴). در همین راستا امام خمینی با اصرار بر ماهیت عقیدتی جنگ با عراق و مبارزه با قدرت‌های بزرگ به عنوان رویکردی از مبارزه پایان ناپذیر بر علیه شرک و کفر و یادآوری این نکته که ما بر سر شهر و مملکت با کسی دعوا نداریم، به صراحت اذعان می‌کرد: «البته ما این واقعیت را در سیاست خارجی و بین‌المللی اسلامی مان بارها اعلام کرده‌ایم که در صدد گسترش نفوذ اسلام در جهان و کم کردن سلطه جهان خواران بوده و هستیم. حال نوکران آمریکا این سیاست را توسعه طلبی و تفکر تشکیل امپراتوری بزرگ بگذارند از آن باک نداریم و استقبال می‌کنیم. ما در صدد خشکانیدن ریشه‌های فاسد صهیونیسم، سرمایه‌داری و کمونیسم در جهان هستیم» (صحیفه نور، جلد ششم، ۱۱۸). اما از دهه دوم انقلاب، جمهوری اسلامی ایران تغییراتی تاکتیکی در رفتار، روابط و مناسبات خویش (در عرصه بین‌المللی)

متأثر از فضای بین‌المللی، منطقه‌ای و ملی ایجاد کرد. زایش مفاهیم تئوریک چون ام‌القرابا اولویت دادن به سیاست الگوسازی و اسلامی کردن دو کشور واحد، نیازهای دولت ملی را بر بین‌الملل‌گرایی انقلاب تقدم می‌بخشد. نظریه پردازان انقلاب اسلامی در این دوره معتقدند که بین صدور انقلاب اسلامی و رفع نیازهای جمهوری اسلامی، ما دومی را برمی‌گزینیم. با توجه به رهکردهای امام خمینی، استفتائات خصوصی که از ایشان شده است در صورت پدید آمدن نوعی تعارض بین این دو مسئله دستگاه دیپلماسی ما باید به رفع نیازهای جمهوری اسلامی توجه کند. چرا که توسعه اسلام در ایران به نفع جهان اسلام است و ایران به هر شکل و صورت باید آن را حفظ کرد (ولایتی، ۱۳۶۴، ۱۱۵).

- نظم جهان اسلام بر اساس وحدت و ایجاد یک قدرت سوم

در سطح سوم نظم جهانی اسلام، بر کنار گذاشتن تفرقه‌های قومی، فرهنگی، جغرافیایی و فرقه‌ای به منظور دست‌یابی به نوعی وحدت و هماهنگی عملی در راستای ایجاد یک قدرت سوم در چارچوب موازنه قوا و معادلات بین‌المللی کنونی تأکید می‌شود. از این منظر تفرقه و تشتت امت اسلامی که اسباب ضعف و زبونی آن را فراهم آورده است، نتیجه مستقیم اعمال نفوذ قدرت‌های امپریالیستی از طریق تقسیم جهان اسلام به دولت‌های ملی جدا و پراکنده تلقی می‌شود. همان‌طور که در مقدمه و اصول متعدد قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، همه مسلمانان را یک امت واحد تلقی کرده و دولت را مسئول تحقق چنین کار سترگ و تا حدودی دست‌نیافتنی می‌کند.

تصمیم‌سازان کلان جمهوری اسلامی معتقدند: اسلام در مقام ارشاد، همه جا روی خطابش به مردم «الناس» یعنی انسان‌ها بوده است. «پیامبر اسلام نیز عملاً در راه انجام دادن همین رسالت جهانی گام‌های بلندی برداشت و در دوره کوتاه زمامداری با دیپلماسی فعالی در جهت معرفی آیین خود اقدام کرد» (خلیلیان، ۱۳۶۶، ۱۱۴). البته در اصل سوم، اصل یازدهم و اصول دیگر قانون اساسی تنها وحدت مسلمانان جهان مورد توجه قرار گرفته نه وحدت بشریت در جهان ولی طبیعی است که وحدت مسلمانان از گام‌های مؤثر و اولیه برای نیل به وحدت بشریت و زمینه ساز حکومت جهانی اسلام می‌باشد.

به این ترتیب پر واضح است که با توجه به اسلامی بودن انقلاب و جهان‌شمولی این مکتب، سیاست خارجی کشور نمی‌تواند خود را در محدوده اهداف ملی و یا حتی منطقه‌ای مجبوس کند و با توجه به این رسالت مهم و جزء غیر قابل‌تغییر این اصل سیاست خارجی، جمهوری اسلامی ایران از نظر فکری و ایدئولوژیک باید سیاستی پیشرو، فعال و پویا داشته باشد (تاجیک، ۱۳۸۲، ۱۱).

در رابطه با وحدت مسلمانان امام خمینی نیز یادآور شدند: «مسلمین باید با هم ید واحد باشند، مسلمین دارای قدرت بسیار هستند و خزاین بسیار، اگر چنانچه با هم مجتمع شوند اگر چنانچه با هم اتحاد پیدا به کنند با حفظ مرزهای خودشان، لکن قلب‌هایشان با هم متحد به‌شود اینها جمعیت کثیری هستند، همه کشورها تقریباً به آن‌ها محتاج هستند» (صحیفه نور، جلد ششم، ۲۳۴).

امام خمینی حتی پیش از پیروزی انقلاب اسلامی، در کتاب ولایت فقیه لزوم کسب قدرت و تشکیل حکومت اسلامی را در سراسر جهان اسلام مد نظر داشته و این مسئله را یکی از وظایف نهضت اعلام کرده بود. به نظر می‌رسد تشکیل حکومت‌های اسلامی در جهان اسلام، پیش در آمدی بر اصل وحدت مسلمانان محسوب می‌شد وحدتی که تحقق آن تنها راه کسب استقلال سرزمین‌های اسلامی به شمار می‌رفت.

به این ترتیب ملاحظه می‌شود که در این دوره دستگاه دیپلماسی ایران اهداف کلانی نظیر نفوذ در ملت‌های منطقه (در برابر دیپلماسی رسمی)، حمایت از جنبش‌های اسلامی، پشتیبانی و کمک به مستضعفان جهان از وجاهتی اسلامی و جایگاه رفیعی در جمهوری اسلامی ایران می‌یابد (زرومی، ۱۳۸۳، ۹۲).

همان‌گونه که از نقل قول‌های مذکور و همچنین بسیاری مواضع و سخنان مشابه دیگر نیز بر می‌آید، داعیه ام‌القرای امت اسلامی، در این دوره بسط و توسعه پیدا کرد و حتی تا حد دعوی نمایندگی و رهبریت تمامی ملل محروم و ستمدیده جهان قدرت و اوج می‌گیرد. این موضوع تا حدود قابل توجهی از تعالیم و آموزه‌های عدالت خواهانه دین اسلام نشأت گرفته و بر پاره‌ای اشارات و مضامین رویکرد نظم جهانی اسلام اتکا دارد که به وسیله تعقیب کنندگان منافع بین‌المللی ایران اسلامی باید پیگیری شود.

- توجه به جهان سوم و حمایت از مستضعفان جهان

رهیافت چهارم، جهان سوم گرایی است. جهان سوم گرایی به‌طور اعم به مکتب یا رهیافتی اطلاق می‌شود که طی دهه‌های ۶۰ و ۷۰ در پی تشدید روند استعمار زدایی و در نتیجه ورود قابل توجه دولت‌های تازه استقلال پیدا کرد به جامعه بین‌المللی رشد و رونق یافت (Taylor, 1989: 30). جهان سوم گرایی در ایران نیز همگام و هم زمان با چهره نهایی آن در سطح بین‌المللی مراحل تکوین و رونق خود را طی کرد و حتی می‌توان مواردی نظیر سیاست عدم تعهد دکتر مصدق و طرح دیدگاه نیروی سوم خلیل ملکی را نسبت به آن دارای قدمت در اندیشه سیاسی ایرانیان دانست. به نظر می‌رسد بافت ذهنی اندیشوران سیاسی ایران از چنین رهیافتی بیشتر ناشی از حوادثی است که در دوره استعماری در ایران (به عنوان یک کشور جهان سومی) اتفاق افتاده و اثراتی بسیار مخرب تر از دیگر کشورهای پیرامونی آن بر جای گذاشته است.

موقعیت ژئوپلیتیکی ایران به گونه ای بود که این کشور را - به ویژه در قرن نوزدهم - به عرصه رقابت قدرت‌های بزرگ اروپایی تبدیل کرد و حیات سیاسی، اقتصادی و فرهنگی آن را تحت فشارهای متعارض قدرت‌های استعماری قرار گرفت. در ابتدای قرن نوزدهم زمامداران ایرانی ناخواسته به بازی قدرت‌های اروپایی کشیده شدند، در این جدال‌ها و رقابت‌های چندگانه، ابتدا بخش‌های قابل ملاحظه‌ای از سرزمین و جمعیت ایران در مناطق شمالی و شرقی و سپس استقلال سیاسی و اقتصادی این کشور از میان رفت (ساعی، ۱۳۸۱، ۸۲). این درد مشترک عقب ماندگی ناشی از استثمار در کشورهای جهان سوم، روشنفکران و حاکمان ایران را به احساس همدردی و تعلق خاطر نسبت به هم‌نوعان خویش سوق داد.

پس از پیروزی انقلاب اسلامی، به رغم آن که گفتمان سیاسی مسلط، امکانات بالقوه زیادی به منظور نشان دادن تمایلات جهان سوم گرایانه در اختیار داشت - همان‌گونه که مرحوم شریعتی اندیشه جهان سوم گرایانه در قالب مفاهیم اسلامی نظیر مستضعف و مستکبر یا نهادهایی چون هابیل و قابیل بیان می‌کرد - نشانه‌ها و نمادهای این شکل جهان سوم گرایی یا اسلامی شده را به وضوح می‌توان در تمامی تظاهرات رسمی و غیر رسمی یا تجلیات کلامی و غیر کلامی سنت گرایی ایدئولوژیک ملاحظه کرد. بر این اساس در مورد دو شعار اساسی انقلاب اسلامی ایران که بعدها خصلت نمادین بسیار نیرومندی پیدا کرد و به شعارهای غالب و ممتاز جمهوری اسلامی ایران مبدل شدند؛ یعنی استقلال، آزادی، جمهوری اسلامی و نه شرقی، نه غربی جمهوری اسلامی را شاید به‌توان صریح‌ترین صورت و تجلی هر دو وجه جهان سوم گرایی محسوب کرد.

شعارهای یاد شده از سویی عدم تعهد و وابستگی به قطب‌های جهانی قدرت را توصیه کرده و از سوی دیگر بر پیروی از یک راه سوم و الگوی مستقل غیر سرمایه‌داری و غیر سوسیالیستی توسعه و تحول اجتماعی تأکید می‌ورزید. فراتر از آن در پی تدوین قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، جهان سوم گرایی متجلی در شعارهای انقلابی به مهمترین میثاق ملی قانونی و سند

رسمی کشور راه یافت و صورت تعهدی حقوقی و نهادی به خود گرفت. در اصل ۱۵۴ قانون اساسی آمده است: جمهوری اسلامی ایران ... از مبارزه حق طلبانه مستضعفان در برابر مستکبرین در هر نقطه از جهان حمایت می کند (قانون اساسی، ۱۳۶۸، ۴۰). ما معتقدیم بدون محو کامل آثار استکباری ابرقدرت‌ها در سرنوشت کشورهای جهان سوم و قطع ایادی دست نشانده آن‌ها در این کشورها (کشورهای مستضعف جهان سوم) راه به جایی نخواهد برد (ولایتی، ۱۳۷۳، ۴۵).

مستضعفان و محرومان که همواره در کلام و بیان امام خمینی مطرح شده‌اند به‌طور عمده کسانی هستند که از جهت امکانات مادی و قدرت سیاسی به وسیله حکومت‌های طاغوتی یا قطب‌های سرمایه‌دار و قدرتمند به ضعف کشیده شده‌اند. از دیدگاه امام خمینی حمایت از مستضعفان و محرومین امری است که از صدر خلقت در تمام ادیان الهی مورد توجه بوده است: «اسلام برای نجات مستضعفان آمده است». «اسلام برای همین مقصد آمده است و تعلیمات اسلام برای همین معنا است که مستکبری در زمین نباشد و نتواند مستکبرین و مستضعفان را استعمار و استثمار کنند. جمهوری اسلامی ایران نیز باید خط اصولی دفاع از مستضعفان را به هر صورتی که ممکن است حفظ کند» (همان، جلد ۶، ۷۱). دهشیری معتقد است: از منظر امام خمینی وحدت کشورهای جهان سومی و همکاری نهادینه ممالک مستضعف را برای مقابله با جهان‌خواران شرق و غرب، شورش علیه نظم تبعیض آمیز جهانی، سعادت تمامی بشریت، استقلال کشورهای مستضعف در تصمیم‌گیری و تحکیم سیاست عدم تعهد این دسته از کشورهای ضعیف مبنی بر عدم الحاق به پیمان‌های سیاسی - نظامی قدرت‌های بزرگ امری لازم و ضروری می‌شمرند و در این خصوص نقشی محوری برای جمهوری اسلامی ایران جهت فراگیر کردن و نهادینه‌سازی نهضت مستضعفان علیه مستکبران قائل بودند تا از این رهگذر تمامی کشورهای مستضعف به استقلال و حاکمیت دست یابند (دهشیری، ۷۹۱۳، ۳۴۰). «نهضت ما ... نهضت مستضعفین سراسر جهان است قبل از آنکه به منطقه‌ای خاص تعلق داشته باشد. از خدای تعالی موفقیت همه ملل مستضعف جهان را در راه رسیدن به پیروزی و آزادی کامل از سلطه گران جهان به خصوص آمریکای جهان‌خوار مسألت می‌نمایم» (صحیفه نور، جلد ۱۰، ۲۱۷). موضوع حمایت از مستضعفین و کشورهای جهان سوم پس از ورود در قانون اساسی و اختصاص چند اصل به آن به صورت میثاقی برای روابط خارجی جمهوری اسلامی ایران در آمد. روابط با جهان اسلام، اولویت اول با کشورهای مستضعف جهان سوم، اولویت دوم و جهان صنعتی در مراحل بعد قرار گرفت.

سیف زاده در نقد مستضعف‌گرایی - که به صورت یکی از گفتمان‌های مسلط سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران محسوب می‌شود، می‌گوید: «به رغم جرح و تعدیل‌ها، متأسفانه شاهد آنیم که به لحاظ فقدان فضای معرفتی و فرهنگی کارآمد حاکم بر جامعه، اهداف انسانی کرامت انسانی و یا حمایت از بخش مستضعف، کمتر به تقویت آنان منتهی شد، بلکه صرف مبارزه با بیمار مستکبر شد تا رفع بیماری هر دو طرف مستکبر و مستضعف. این اقدام به جای آن که دستاورد و فرصتی برای سیاست خارجی کشور فراهم کند، به چالشی عظیم علیه ایران تبدیل شد» (سیف زاده، ۱۳۸۱، ۴۵). ایشان گفتمان مستضعف‌گرایی را در سیاست خارجی ایران پایان‌ناافته می‌داند و معتقد است: «مروری بر قانون اساسی و موضع‌گیری مسئولان بلند مرتبه جمهوری اسلامی ایران حکایت از این دارد که آرمان‌گرایی در ایران هنوز مأموریت‌های فراملی و فرامرزی برای آفرینش نظم و نسق جدید جهانی پا برجاست. این نگرش کم و بیش هنوز در جهت درگیری‌های سیاست خارجی ایران به طور کلی وجود دارد. قضیه کارین آلف، حمایت از سیاست‌های چاوز در ونزوئلا، فیدل کاسترو در کوبا، کره شمالی تجلی چنین سیاستی است» (همان، ۱۳۸۱، ۳۶).

بررسی سیاست خارجی متلاطم جمهوری اسلامی ایران بین نظم وستفالیایی و امتی

با بررسی و کاوش در داده‌های تاریخی مرتبط با روابط خارجی ایران در دو دهه گذشته به روشنی می‌توان دریافت که گرایش‌ها، تصمیم‌ها، اقدامات و موضع‌گیری‌های سیاست خارجی ایران در دامنه‌ای متلاطم و سیال از نفی کامل بنیادهای نظم وستفالیایی مبتنی بر یک نظم ژئوپلیتیکی سلسله‌مراتبی مرکب از دولت‌های ملی تا مصالحه و مدارا و پذیرش موجودیت چنین جامعه‌ای و عمل در چارچوب قواعد بازی آن سیر کرده است. بر این اساس در مراحل اولیه پیروزی انقلاب اسلامی و تأسیس نظام سیاسی جدید در ایران، اصول برپا دارنده و تداوم بخش جامعه بین‌المللی همچون دولت ملی، حقوق بین‌الملل، سازمان‌های بین‌المللی، دیپلماسی، نقش قدرت‌های بزرگ و الگوی ژئوپلیتیکی توزیع قدرت، جملگی نفی و انکار شده بود و ایجاد یک نظم آرمانی تحت لوای حکومت جهانی اسلام مورد تأکید قرار گرفت. در دهه دوم حیات جمهوری اسلامی ایران، در عین استفاده از پاره‌ای عملکردهای گذشته، ایجاد روابط و توسعه همکاری با سایر دولت‌ها، حضور فعال در نهادهای بین‌المللی، بهره‌گیری از منابع و امکانات خارجی به خصوص در حوزه‌های فنی و اقتصادی به عنوان ضرورتی اجتناب‌ناپذیر مورد تصریح قرار گرفت. رواج مفهوم تنش زدایی در ادبیات سیاست خارجی ایران نیز در حقیقت مسبوق و متکی بر حدوث چنان تحولی بود (دوره ریاست جمهوری سید محمد خاتمی از ۱۳۸۴ - ۱۳۷۶).

از سوی دیگر داده‌های تاریخی مؤید آن است که تنش زدایی در سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران نه از معنایی مطلق و نامحدود برخوردار است و نه به نقطه پایان مشخصی دست یافته است بلکه تنش زدایی همواره محدود و مقید تلقی شده است. به تعبیری می‌توان سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران را تلفیقی از مقاومت و سازش در مقابل و در درون جامعه بین‌المللی مستقر و موجود دانست که به میزان زیادی حکایت تلاش و تکاپویی دامنه‌دار به منظور ایجاد نوعی توازن میان جهاد و تقیه را بازگو می‌کند. به بیان دیگر جابه‌جایی مواضع سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران از نفی کامل و بنیاد ستیزانه نظام بین‌المللی تا همزیستی مسالمت‌آمیز و مصلحت‌آمیز با آن و از مخالفت آشکار با بخش قابل توجهی از اعضای اصلی جامعه بین‌المللی تا همکاری با شمار زیادی از آن‌ها، مبین سیری از تمنای ایجاد قدرت ساختاری به سوی کسب قدرت چانه‌زنی بیشتر بوده است. به این معنا به نظر می‌آید هدف سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران در ابتدا تغییر اساسی و بازسازی قواعد بازی به عنوان مبنای مناسبات و روابط خود با دولت‌ها و نهادهای جامعه بین‌الملل بوده است. اما جمهوری اسلامی ایران به تدریج الزامات جامعه جهانی و محدودیت قدرت پذیرفته شده در چارچوب قواعد بازی به هنجار تبدیل شده موجود و در راستای دست‌یابی به قابلیت مانور وسیع‌تر و قدرت چانه‌زنی افزون‌تر تلاش کرد (Parvin & Vaziri, 1998, 180). این تحول در عین حال بیانگر گذاری است که از نفی منافع ملی در دهه اول انقلاب اسلامی تا پذیرش آن در دهه دوم صورت گرفته است. چنان‌که در دهه نخست انقلاب اسلامی منافع ملی در تضاد با اصول و ارزش‌ها تعریف و ارزیابی می‌شد و ضرورت توجه به آن به عنوان مبنای تعیین اهداف و اولویت‌های ملی و تدوین استراتژی سیاست خارجی، به منزله چشم‌پوشی از تعهد و پایبندی به موازین و معیارهای عقیدتی قلمداد می‌شد. طی دهه دوم استقرار جمهوری اسلامی بازگشت منافع ملی در رأس تصمیم‌سازی‌های کلان سیاست خارجی به مثابه مبنایی برای شکل‌دهی به تصمیم‌های و اقدامات آن بود و تلاش و تأکید بر سازگاری آن با اصول و مبانی اعتقادی جمهوری اسلامی نمودی آشکار یافت. در واقع سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران ذاتاً و ماهیتاً ترکیبی از دو دسته مؤلفه‌های برانگیزنده ستیزش (واگرایی) و عناصر مشوق سازش (همگرایی) را در بر دارد که توسعه موازی و همگام آن‌ها با عرضه دامنه متنوعی از امکانات و تعینات متفاوت، نقطه‌عزیمت‌های بسیاری از جهت حرکت از ستیز و تعارض و از جهتی تمایل به سمت مصالحه و مدارا را مقدور می‌سازد. بنابراین از نگاه ژئوپلیتیک که ناظر بر رفتار سیاسی دولت‌ها و قدرت‌های جهانی است نمی‌توان در سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران شواهدی از بروز نوعی تحول اساسی از دهه اول به

دهه دوم یا تغییر الگویی به دست داد. با این حال می‌توان به پاره‌ای پویایی کم دامنه اشاره کرد که به طور عمده در پرتو باز تفسیر برخی مؤلفه‌های گفتمانی سنت‌گرایی ایدئولوژیک و در حیطه امکانات آن، ممکن و محقق شده‌اند. بنابراین در دهه دوم انقلاب اسلامی، دو مبنای مدارا جویانه در سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران یافت می‌شود. نخستین وجه مدارا جویی را از بعد جغرافیای سیاسی می‌توان ناشی از محدودیت چشم انداز دگرگونی بنیادین نظام دولت ملی و عدم وجود امکانات عملی تبدیل امت اسلامی به کانون اصلی وفاداری‌های سیاسی دانست. این واقعیت سبب شده است تا دولت ملی به منزله بنیان و شالوده اصلی جامعه بین‌المللی کنونی مورد پذیرش قرار گرفته و به الزامات چنین پذیرشی تن داده شود. با این وصف انقلاب اسلامی نیز به ناچار قابلیت‌های دگرگون ساز و تحول آفرین خود را در محدوده سازمان حقوقی و نهادی یک دولت ملی خاص تعریف و تحدید خواهد کرد.

دومین پایه تمایلات مدارا جویانه الگوی رفتار سیاست خارجی جمهوری اسلامی برگرفته از ویژگی‌ها و ساختار سنت‌گرایی ایدئولوژیک، بر اهمیت مفاهیم مصلحت و ضرورت در مبانی فقهی و الزامات علمی و تأسیس و تداوم حکومت اسلامی استوار می‌باشد. در واقع با مفروض پنداشتن موجودیت دولت ملی و رفع ستیز بنیان برانداز با آن، باید مصلحت و ضرورت را مهمترین و مؤثرترین تمهیداتی پنداشت که امکانات وسیعی را برای گرایش به مصالحه و مدارا در اختیار می‌گذارد (نوروزی، ۱۳۸۲، ۳۸۰).

سومین پایه تمایلات مدارا جویانه رفتار سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران باید عدول از بخشی از مؤلفه‌های اندیشه سیاسی اسلام که در زیر ساخت تئوریک روابط خارجی آن در سال‌های اولیه انقلاب، از نقشی اساسی برخوردار بوده‌اند، نام برد. مؤلفه‌هایی چون جهاد، نادیده انگاشتن قلمرو ملی دولت‌ها و مداخله در امور آنان، دعوت یعنی مبنا قرار دادن روابط با ملت‌های اسلامی و غیراسلامی به جای دولت‌ها که نماینده حقوقی آنان‌اند، نفی سیل یا مبارزه راهبردی با قدرت‌های برتر جهانی از این جمله‌اند که در دهه دوم انقلاب چرخشی عینی، عرفی و تا حدودی متناسب با اصول منشور و حقوق بین‌الملل به عنوان قواعد هنجاری در روابط خارجی جمهوری اسلامی ایران داده و این کشور را به اردوگاه جهانی که حاوی یک نظم سلسله مراتب ژئوپلیتیکی، مقبول و تاحدودی قاعده مند جهانی است، نزدیک‌تر ساخته است.

نتیجه‌گیری

آنچه از این پژوهش حاصل شد تفاوتی آشکار بین دو نگرش نظم ژئوپلیتیکی جهان اسلام بود که بر اساس مبانی عقیدتی آن بنا شده و اصل انشعاب ملی، دولت ملی و قلمرو ملی دولت‌ها را نادیده می‌انگارد و به جای آن مرزبندی‌های عقیدتی مبتنی بر نظم امتی را به رسمیت می‌شناسد و این نگرش جهان را به دو بلوک دارالاسلام و دارالکفر تقسیم‌بندی می‌کند، با نظم و ستفالیایی وجود دارد، در مقابل نگرش فوق نظم و ستفالیایی مسلط و موجود قرار دارد که بر اساس یک نظم سلسله مراتبی ژئوپلیتیکی است. مهمترین ویژگی این نظم، پیدایش، رشد و تکوین دولت‌های ملی با قلمرو ملی مجزاست که به سراسر جهان «حتی جهان اسلام» تسری یافته است.

نظم ژئوپلیتیکی جهان اسلام در شرایط کنونی به وسیله جمهوری اسلامی ایران و تعدادی از ملت‌های مسلمان جهان حمایت می‌شود و دارای مؤلفه‌هایی مانند گرایش به ایجاد یک بلوک اسلامی، جهان سوم‌نگری، حمایت از مستضعفان جهان و جایگزین ساختن حقوق بین‌الملل اسلامی به عنوان مبنای رفتار سیاسی دولت‌های اسلامی است. اما این رویکرد علاوه بر مشکلات و چالش‌های اساسی با خانواده جهان اسلام که اصل دولت‌های ملی و هنجارهای حقوق بین‌الملل را پذیرفته و به آن عمل می‌نمایند، با اصول ۴ و ۷ منشور ملل متحد و اصل منع مداخله که به وسیله حقوق بین‌الملل و قطعنامه‌های ۳۱/۱۹، ۲۶۲۵ و

۲۱۳۱ مجمع عمومی سازمان ملل و اصولی از قانون اساسی دولت‌های اسلامی مانند اصول سوم - بند ۱۱، اصول نهم، هفتاد و هشتم و صدم قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران نیز روبرو است. تبدل و انتقال سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران از نفی عامل و بنیادستیزانه نظام بین‌الملل و همزیستی مسالمت و مصلحت آمیز با آن دو از تضاد با بخش قابل توجهی از اعضای گروه‌بندی‌های اصلی جامعه بین‌المللی به همکاری با شمار زیادی از آن‌ها، مبین سیری از تمنای ایجاد قدرت ساختاری به سوی قدرت چانه زنی بیشتر در چارچوب قواعد بازی جا افتاده و از پیش موجود بوده است.

آنچه از رفتار سیاسی و روابط خارجی جمهوری اسلامی ایران طی ربع قرن حیات آن در عرصه بین‌المللی می‌گذرد، می‌توان دامنه‌ای متلاطم و سیال از طرد کامل نظم و ستفالیایی مرکب از دولت‌های ملی تا مصالحه و مدارا و پذیرش موجودیت چنین جامعه‌ای و عمل در چارچوب قواعد بازی آن سیر کرده است، ترسیم کرد. بنابراین دهه اول انقلاب اصول بر پا دارنده نظام بین‌المللی همچون دولت ملی، نهادهای بین‌المللی، توازن قوا، نقش قدرت‌های بین‌المللی و مانند آن مورد نفی و انکار قرار می‌گرفت. دهه دوم حیات جمهوری اسلامی ایران ضمن حفظ پاره‌ای از مؤلفه‌های پیشین ایجاد روابط و توسعه همکاری با سایر دولت‌ها، حضور فعال در نهادهای بین‌المللی، بهره‌گیری از منابع خارجی به خصوص در حوزه فنی به عنوان ضرورتی اجتناب‌ناپذیر مورد توجه و تصریح قرار گرفت.

منابع

- ۱- ابراهیمی، محمد و دیگران، (۱۳۷۹)، اسلام و حقوق بین‌الملل، انتشارات سمت.
- ۲- اتحادیه، منصوره، (۱۳۵۵)، گونه‌هایی از روابط خارجی ایران، تهران، نشر آگاه.
- ۳- آل احمد، جلال، (۱۳۵۶)، غرب زدگی، تهران، نشر رواق.
- ۴- حقیقت، سید صادق، (۱۳۸۱)، توزیع قدرت، تهران، نشر هستی نما.
- ۵- خرازی، کمال، (۱۳۸۰)، سیاست خارجی ما، تهران، دفتر مطالعات سیاسی و بین‌الملل.
- ۶- خمینی (امام)، روح‌ا....، (۱۳۶۹)، صحیفه نور، جلد دوم، ششم، هشتم، دهم، مرکز اسناد انقلاب اسلامی.
- ۷- خلیلیان، سید خلیل، (۱۳۶۶)، حقوق بین‌الملل اسلامی، تهران، نشر فرهنگ اسلامی.
- ۸- داستانی بیدکی، علی، (۱۳۷۹)؛ جهان اسلام از دیدگاه امام خمینی، تهران، مؤسسه تنظیم و نشر آثار.
- ۹- ساعی، احمد؛ (۱۳۸۱)، مسایل سیاسی - اقتصادی جهان سوم؛ تهران، انتشارات سمت.
- ۱۰- سیف زاده، سید حسین؛ (۱۳۸۱)؛ چارچوب مفهومی استراتژی پردازش سیاست خارجی ایران؛ راهبرد، نشر دادگستر.
- ۱۱- شکوری؛ ابوالفضل؛ (۱۳۶۵)؛ فقه سیاسی اسلام؛ قم، دفتر تبلیغات اسلامی.
- ۱۲- صدر، سید محمد باقر؛ فلسفه ما؛ (۱۳۵۳)؛ انتشارات بیروت، کدیور.
- ۱۳- صدیقی، کلیم؛ (۱۳۷۵)؛ مسائل نهضت‌های اسلامی؛ انتشارات اطلاعات.
- ۱۴- ضیایی بیگدلی، محمدرضا؛ (۱۳۸۳)؛ اسلام و حقوق بین‌الملل؛ انتشارات گنج دانش.
- ۱۵- طباطبایی، محمد حسین؛ تفسیر المیزان؛ سوره آل عمران؛ آیه ۲۰۰، جلد ۱۲، انتشارات فرهنگ انقلاب اسلامی.
- ۱۶- عمید زنجانی، عباس علی؛ (۱۳۶۹)؛ فقه سیاسی؛ امیر کبیر.
- ۱۷- فیرحی، داود؛ (۱۳۸۲)؛ نظام سیاسی دولت در اسلام؛ انتشارات سمت.
- ۱۸- قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران؛ (۱۳۶۸)، انتشارات واژه.
- ۱۹- کدیور، محسن؛ (۱۳۸۰)؛ نظریه‌های دولت در فقه شیعه؛ نشر نی.

- ۲۰- _____؛ (۱۳۸۰)؛ حکومت ولایتی؛ نشر نی.
- ۲۱- کدیور، جمیل؛ (۱۳۷۹)؛ تحول گفتمان سیاسی شیعه در ایران؛ انتشارات طرح نو.
- ۲۲- مجد، همایون؛ (۱۳۸۰)؛ آینده اسلام و غرب؛ انتشارات فرزانه روز.
- ۲۳- مورگنتا، هانس جی؛ (۱۳۷۹)؛ سیاست میان ملت‌ها؛ ضمیمه کتاب؛ دفتر مطالعات سیاسی بین‌المللی.
- ۲۴- میر حیدر، دره؛ (۱۳۷۸)، مبانی جغرافیای سیاسی؛ انتشارات سمت.
- ۲۵- ولایتی، علی اکبر؛ (۱۳۷۳)؛ دیدگاه‌های جهانی جمهوری اسلامی ایران؛ انتشارات دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی وزارت امور خارجه.
- ۲۶- _____؛ (۱۳۶۴)؛ مقولاتی در سیاست خارجی دفتر مطالعات سیاسی؛ انتشارات دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی وزارت امور خارجه.
- ۲۷- نقیب زاده، احمد؛ (۱۳۸۳)؛ تاریخ دیپلماسی و روابط بین‌الملل؛ نشر قومس.
- ۲۸- ولی پور زرومی، سید حسین؛ (۱۳۸۳)، گفتمان‌های امنیت ملی در جمهوری اسلامی ایران؛ مطالعات راهبردی؛ نشر راهبردی. نشر راهبرد
- ۲۹- هاشمی، سید محمد؛ (۱۳۸۳)، حقوق بشر و مفاهیم مساوات؛ انصاف و عدالت؛ انتشارات گرایش.
- ۳۰- حافظ نیا؛ محمدرضا؛ (۱۳۸۱)؛ تحلیل ژئوپلیتیک قفقاز؛ پژوهش‌های جغرافیایی؛ شماره ۴۲، صص ۱۸-۱۹.
- ۳۲- زارعی، بهادر؛ مساله دارالاسلام و قلمرو ملی؛ مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه فردوسی مشهد؛ شماره ۲؛ بهار و تابستان (۱۳۸۳)؛ صص ۱۵-۲۵.
- ۳۳- _____؛ (۱۳۸۴)؛ امکان سنجی احکام جهاد در فراسوی قلمرو ملی؛ مجله حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران؛ شماره ۶۷، بهار.
- ۳۴- _____؛ (۱۳۸۴)؛ استراتژی امنیت ملی در جمهوری اسلامی ایران؛ مجموعه مقالات؛ پژوهشکده مطالعات راهبردی.
- ۳۵- _____؛ (۱۳۸۴)؛ بررسی دو گفتمان امنیت ملی جمهوری اسلامی ایران؛ مجموعه مقالات؛ پژوهش‌های جغرافیایی، شماره ۵۷
- ۳۶- کریمی پور؛ یدا...؛ (۱۳۸۱)؛ جهانی شدن؛ منطقه گرایی و دولت-ملت‌ها؛ پژوهش‌های جغرافیایی، شماره ۵۲، صص

- 1- Mohammad Ayoob.(1995) The Third World Security Predicament, United State, linnerinner publisher
- 2- Glassner, M (1989) I. and H.d. Deblid; Systematic Political Geography ; new York. Johnwelly.
- 3- Cobban, A. (1969) The Nation State and National Self – Determination; New York : Cromwell co .
- 4- Taylor.p.d. (1990) Politicl Geography, Second Edition, Longman. Scientific and Technical. L.U. K.
- 5- Milani, Mohsan. Shiism (1998).& The State In the constitution of the Islamic Republic Of Iran. New York,
- 6- Parvin, Manoucher, Vaziri Mostafa(1998).Islamic Man & Society In The Islam.,
- 7- R.ramazani. (1992)Irans foreign policy both north and south Middle East, New York
- 8- Seon Brown (2000), New Forces in World Politices (Washington D C.;Brooking.)